

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

قاسم حسنی
فرستنده: علی مشرف
۱۸ نومبر ۲۰۲۱

عقب نشینی به میان توده‌ها



در سال ۱۹۱۹، سازمان جهانی کار در اولین جلسه خود پس از تأسیس، تبادل نظر درباره مسئله کار کودکان را در اولویت برنامه‌های خود قرار داده و طی آن، مقولنامه شماره ۵ را با موضوع «تعیین حداقل ۱۲ سال سن برای کودکان» در بخش صنعت تصویب، و کشورهای امضاءکننده را ملزم به رعایت آن کرد. این اقدام، اولین گام بین‌المللی برای مهار کار کودک و شروع یک تلاش دغدغه‌مند بین‌المللی برای توقف این پدیده پر آسیب از طریق قانونگذاری بود.

اکنون قریب صدویک سال از آن زمان می‌گذرد و طی این سالیان، مقولنامه‌ها و توصیه‌نامه‌های متعددی به‌منظور ایجاد محدودیت برای بهره‌کشی از کودکان صادر، و به امضای کشورهای عضو رسیده است. کشورهای امضاءکننده هم به تبع شرایط زیستی، اقلیمی و سیاست‌های اقتصادی خود، قوانینی را به منظور زمینه‌سازی برای تحقق اهداف این مصوبات، در چهارچوب قوانین داخلی خود تصویب و به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ کرده‌اند؛ ولی متأسفانه ما همچنان شاهد ترکتازی و ادامه حیات این پدیده ویرانگر علیه کودکان هستیم.

بی‌شک کوشندگان مقولنامه شماره ۵، با دنیایی از امید تلاش خود را آغاز کردند و شاید هرگز فکر نمی‌کردند صد سال بعد هم بشر باید شاهد بردگی و بهره‌کشی از کودکان در جای جای جهان، آن‌هم با بدترین اشکال آن باشد.

اساسی‌ترین پرسش‌ها در مقابل این بی‌اثری آن است که از خود بپرسیم براستی مشکل کجاست؟ آیا پدران و مادران کودکان نگران وضعیت و سلامت کودک خود نیستند که آنها را به کار وامی‌دارند و یا ریشه مشکل جای دیگریست؟

چرا بیش از صد سال تلاش قانونگذاری در عرصه بین‌المللی و عرصه داخلی کشورها موفق به مهار این پدیده و جلوگیری از یغمای زندگی کودکان نشده است؟

چرا علی رغم همه پیشرفت‌های بشر و فرصت‌هایی که برای خلق ثروت برای وی به وجود آمده، همچنان بخش عظیمی از بشریت در محرومیت و فقر مطلق به سر می‌برند تا آنجا که حتی از دسترسی به حداقل‌های زندگی نیز محروم اند و آمار کودکان کار همچنان فراتر از مرز ۲۰۰ میلیون نفر است؟ آیا تصویب این قوانین به خودی خود قادر به پایان بخشیدن به این وضعیت نبوده است؟

واقعیت این است که خیر! قوانین حمایتی تصویب‌شده، با همه گستردگی خود نتوانسته‌اند به شیوه‌ای مؤثر، نجات‌بخش کودکان از چرخه کار باشند؛ چرا که تصویب قوانین حمایتی، تنها بخشی از یک مسیر طولانی‌ست و نتیجه بخشی این قوانین علاوه بر استحکام و صراحت بیان، نیازمند فراهم‌نمودن بسترهای اجرائی مناسب برای اجرای آن و نیز پیش‌بینی ضمانت‌های اجرائی اثرگذار برای بازدارندگی قانون‌شکنان است و چنانچه بسترها و پیش‌نیازهای مناسب برای اجرای مؤثر قانون فراهم نگردد، نه خود قانون و نه حتی سخت‌گیرانه‌ترین ضمانت‌های اجرائی نیز قادر به فراهم‌نمودن شرایط نتیجه بخش و اثرگذاری مطلوب و بلندمدت برای آن نیستند.

ضمن این که کار کودکان، حاصل خلأ قانونی و یا بی‌توجهی به قانون نیست. کار کودکان بیش از هر چیز حاصل جبر ناگزیر و فقر مطلق‌ست که بر زندگی کودک و خانواده او سایه انداخته است. به همین خاطر نجات کودکان از چرخه کار در بلندمدت بدون تغییر شرایط خانواده آنان و رهایی‌شان از تنگنایی که به آن گرفتار آمده‌اند، امری تقریباً محال است. علاوه بر آن، باید به این مسأله هم توجه داشته باشیم که برون‌رفت خانواده‌ها از چنگال فقر و آسیب نیز در گرو تغییر شرایط کلی جامعه و استقرار برنامه‌های اجتماعی عدالت محور و جامعه‌گرا به جای رویکردهای نابرابر لیبرالیستی و فردگراست.

عدالت اجتماعی، عنصر قوام بخش جوامع است و جوامع بدون توجه به اصل برابری و عدم تبعیض، هرگز نمی‌توانند برای همیشه جوامعی پویا، پر نشاط و پایدار باقی بمانند. از این رو یکی از اساسی‌ترین وظایف همه دغدغه‌مندان بشری، عصیان در برابر تبعیض و نابرابری، و تلاش برای جایگزین کردن روش‌های جامعه‌محور به جای رویکردهای فردی و گروه محور است. خلأ سازوکار عدالت‌گرا در جامعه، فقط به همین‌جا محدود نمی‌شود که عده‌ای دارا هستند و عده‌ای نادار. وجود تبعیض و نابرابری، استحکام و بنیان‌های قوام جوامع را تهدید می‌کند و سبب به یغما رفتن ظرفیت‌های انسانی و قربانی شدن استعدادهای بشری می‌گردد.

تلاش برای استقرار عدالت اجتماعی در جوامع، اصلی‌ترین وظیفه‌ای‌ست که پیش روی کنش‌گران و مصلحان اجتماعی قرار دارد؛ چرا که بدون تلاش برای استقرار عدالت اجتماعی، نه تنها پایان بخشیدن به کار کودکان امری غیرممکن است، بلکه حتی تلاش‌هایی نظیر حفاظت از محیط زیست، توجه کامل به معلولان و سالخورده‌گان و غیره نیز امری محال است. فصل مشترک حل مشکلات برای همه گروه‌های اجتماعی، تلاش برای استقرار رویکردهای عدالت‌محور اجتماعی است و آنچه در این مسیر باید در نظر گرفته شود آن‌است که استقرار عدالت اجتماعی موضوعی نیست که افراد یا گروه‌ها به‌تنهایی بتوانند آن‌را برای همیشه در جوامع تحقق بخشند (حتی اگر بتوانند برای مدت زمانی کوتاه موفق به تحقق آن گردند). برابری‌خواهی و سوق دادن جوامع به سمت عدالت اجتماعی پایدار، قبل از آن که یک رویداد باشد، یک فرایند است. فرایندی که طی آن همگان باید بر ضرورت دستیابی به آن توافق نظر پیدا کرده و برای تحقق آن بکوشند. در این میان، نقش پیشاهنگان و پیشروان جامعه، نقش روشنگری‌ست که طی آن به زبان خود توده‌ها به آنان نشان داده شود که ریشه مشترک رنج‌هایشان کجاست.

اولین وظیفه پیشاهنگان و پیشگامان برابری خواهی، تعمق و آشنائی با مفاهیم علمی عدالت اجتماعی و سپس پیوند این مفاهیم با ادبیات کوچه و بازار است.

پیشگامان برابری خواهی، برای این که بتوانند با مردمان کوچه و بازار ارتباط برقرار کرده و عدالت خواهی علمی را تبدیل به زبانی مشترک با آنان کنند، لازم است قبل از هر چیز، فروتنی پیشه کرده و با پای بندی به آنچه که آموخته اند، به میان مردم رفته و با رعایت احترام و به رسمیت شناختن مختصات فکری و فرهنگی آنان، درباره رنج مشترک و ریشه های بنیادین مشکلاتشان یعنی فقر و نابرابری و روش های برون رفت از آن با آنان سخن بگویند.

علاوه بر آن لازم است همواره به این مسأله توجه داشت که *اتاق فکر نظام سلطه، برای چیرگی بر جنبش های خودجوش و مستقل برابری خواهی در جهان، طی دهه ها، از طریق مطالعات مردم شناسانه وسیع، با دامن زدن به رویکردهای بنیادگرایانه و افراطی، تلاش کرده تا جنبش های افراطی بی بنیاد و تراریخته اعتقادی - فکری را در سراسر جهان، به ویژه در منطقه خاورمیانه سازماندهی کرده و از دیگر سو، هوشمندانه تلاش کرده تا با فریب و تحریف، هر گونه گفتمان برابری خواهی و واکنش در برابر بی عدالتی و ستم را کاذب، محقر، و بی اثر بنمایاند و میان باورهای کنشگران برابری، و اعتقادات پاک و بی شائبه توده ها، فاصله ایجاد کند تا از این طریق بتواند مزورانه بر ثروت و منابع ملل جهان دست یابد.*

از این رو، بر کنشگران این عرصه است که هوشمندانه نقاب تزویر از چهره اتاق فکر نظام سلطه حاکم بر جهان کنار زده، با فروتنی به میان تهیدستان عقب نشینی کرده، فاصله های غیر واقعی ایجاد شده میان خود و آنان را از میان برداشته و همگام با آنان، از طریق اعتلای همبستگی و آگاهی جمعی، در مسیر هرچه انسانی تر کردن جامعه بکوشند. جان هالوی در ÇæâÇÈ Öèp می گوید: «تغییر جهان بدون تسخیر قدرت»! به زعم نگارنده، این نکته می تواند لزوماً به معنای پرهیز مسیح گونه از دسترسی به قدرت سیاسی نباشد، اما آنچه که در فحوای این کلام نهفته است آن است که جامعه گرایان و تلاشگران برابری خواه، حتی در شرایطی که فاقد قدرت سیاسی هستند نیز، نباید از پای بنشینند. آنان باید با ترویج مفاهیم انسانی و برابری خواهانه، ادبیاتی را بر جامعه حاکم کنند که هیچ تصمیم گیرنده ای را از آن گریزی نباشد.

رویکرد حرکت در میان توده ها، نه تنها هزینه ناشی از یکپارگی و تنها میان میدان رفتن را برای پیشگامان و مصلحان اجتماعی کم می کند، بلکه به دلیل جوهره نهفته در خود که موجب بلوغ فکری و رشد و بالندگی همگانی در جامعه می شود، سبب می گردد نتایج حاصله از آن ماندگارتر و پایدارتر باشد. تا آنجا که می گویند «برداشتن یک قدم توسط صد نفر، بسیار با ارزش تر از برداشتن صد قدم توسط یک نفر» است.

از این رو می توان اذعان داشت که اندیشیدن درباره حرکت در میان توده ها، نه تنها به عنوان تاکتیک، بلکه به عنوان استراتژی، ضرورت انکارناپذیر است. امید می رود از این طریق، و در پرتو تلاش مشترک و مبتنی بر همبستگی و کنش آگاهانه، و نیز بر پایه احترام به آئین و ارزش ها و باورهای کهن توده های مردم، جامعه به سمتی حرکت نماید که در پرتو آن هیچ کودکی در خلأ حامی از دست داده خود، از حقوق انسانی خویش محروم نمانده و ناگزیر راهی بازار کار نشود.

[منتشر شده در شماره هشتم مجله دانش و امید](#)